



درس تفسیر سوره مبارکه قلم جلسه ۳

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ (۱) مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ (۲) وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ (۳) وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴) فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ (۵) بِآيَاتِكُمُ الْفُتُونُ (۶) إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۷) فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ (۸) وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (۹) وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ (۱۰) هَمَّازٍ مَشَاءٍ بَنِيمٍ (۱۱) مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (۱۲) عَتَلٍ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ (۱۳) أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ (۱۴) إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۱۵)﴾

سوره مبارکه «قلم» که در مکه نازل شد، گذشته از اینکه عناصر محوری آن اصول دین و خطوط کلی اخلاق و حقوق است، جامعه جاهلی را ترسیم می‌کند و کیفیت انتقال جامعه جاهلی به جامعه عقلانی را هم بیان می‌کند، خصوصیت‌های جامعه جاهلی اینکه هم در برابر مکتب می‌ایستند هم در برابر آورنده مکتب می‌ایستند و منشأ جاهلیت اینها هم تکاثر هست که در برابر کوثر موضع می‌گیرند. بعد از سوگند به قلم و مکتوبات علمی قلم، گواهی داد که تو در اثر نعمت خاصی که خدا به تو داد تو دیوانه نیستی. آنها صریحاً می‌گویند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ﴾ که ﴿إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾^۱ این تعبیر ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ﴾ و مانند آن، تعبیر بی‌ادبی مشرکان

است، برای اینکه آنها قرآن را به عنوان کتاب وحی نمی‌شناسند، انزال وحی را قبول ندارند. این بی‌ادبی آنها در درجه اول ناظر به قرآن است.

بعد بالصّراحه با جمله اسمیه و با تأکید «إِنَّ» و با تأکید «لَام» که - معاذالله - تو مجنون هستی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾. در چنین فضای جاهلیت جهلایی، ذات اقدس الهی حرف آنها را نقل می‌کند، چون در یک آیه عین همین عبارتهای آنها آمده، بعد می‌فرماید قسم به قلم و مکتوبات علمی! تو از نعمت الهی برخوردار هستی، یک و کسی که از نعمت ویژه الهی برخوردار است، عاقل است و مجنون نیست، دو و تو در برابر تحمّل این رنج‌ها اجر داری، سه؛ این اجر هم پایان‌پذیر نیست، چهار. «ممنون» از «مَنْ» است «مَنْهُ»؛ یعنی «قَطَعَهُ». این اجر «غیر ممنون»؛ یعنی غیر مقطوع در آیاتی هم برای عده دیگر ذکر شده که اینها دارای اجر غیر ممنون هستند؛ یعنی غیر مقطوع هستند. اینها چه در سور مکی چه در سور مدنی کم نیست آیاتی که می‌گوید: ﴿لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾؛^۱ یعنی «غیر مقطوع». «مَنْهُ»؛ یعنی «قَطَعَهُ»؛ یعنی «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا».^۲

بعد نظام جاهلی را ترسیم می‌کند که چه کسانی در جاهلیت حکمران هستند و خصوصیت‌های جاهلی چیست؟ و منشأ جاهلیت جهلا همان تکاثر است. فرمود خدا می‌داند؛ ولی من گواهی می‌دهم که ﴿لَعَلِّي خُلِقْتُ عَظِيمٌ﴾ هستی و خُلِقْتُ عَظِيمٌ داشتن با جنون و سفه و امثال آن هماهنگ نیست. همان‌طوری که علم با جهل نمی‌سازد، عقل هم با جاهلیت جهلا نمی‌سازد و جریان هم بعداً برای شما روشن می‌شود که کدام یک از شما مفتون هستید و کدام یک از شما عاقل هستید. خدا هم بهتر می‌داند - این چند جمله را ترجمه کنیم با یک تفسیر کوتاه، تا برگردیم به مسئله خُلِقْتُ عَظِيمٌ - فرمود در این جامعه کسانی هستند که نه تنها کاذب هستند، مکذّب وحی هستند،

۱. سوره فصلت، آیه ۸؛ سوره انشقاق، آیه ۲۵؛ سوره تین، آیه ۶.

۲. سوره نساء، آیه ۱۶۹؛ سوره جن، آیه ۲۳.

مکذّب آورنده وحی هستند، اینها مکذّبین هستند از نظر عقیده و خودشان هم با روغن مالی و با مسامحه کاری زندگی را پیش می‌برند، دلشان هم می‌خواهد مکتب هم مکتب روغن مالی باشد، آورنده مکتب هم مسامحه‌کار باشد. کسی که با مسامحه با روغن مالی با بی‌تفاوتی و با بی‌عرضگی بخواهد جامعه را اداره کند به او می‌گویند اهل دهن و وهن است. «دهن»؛ یعنی روغن، «وهن»؛ یعنی سستی. کسی که روغن مالی می‌کند دین را، شیرمالی می‌کند، ماست مالی می‌کند دین را. قانون را ماست مالی می‌کند، شیرمالی می‌کند، روغن مالی می‌کند همین! روغن نیست، روغن مالی می‌کند. شیر نیست، شیرمالی می‌کند. در بیانات نورانی حضرت امیر هم بود که خواندیم، با سوگند یاد کرد، فرمود: «مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ»^۱ قسم به خدا من اهل روغن مالی و ماست مالی و شیرمالی نیستم که دین را و جامعه را و حکومت را بخوام اسلام مالی کنم. این نیست، حواستان جمع باشد. با قسم یاد کرد: «مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ». اینجا هم فرمود اینها می‌خواهند ماست مالی کنی همین!

﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾، بعد فرمود اینها کسانی هستند که حلاف هستند، مرتّب سوگند یاد می‌کنند. سوگند مستحضر هستید که مکروه است و در بعضی از موارد قسم دروغ «تَذَرَانِ الدِّيَارَ بِلَاقِعٍ»^۲ گاهی این در نفرین‌ها می‌گویند که مثلاً خانه‌سرای فلان کس سبزی کاشتند؛ یعنی کلاً ویران شده است، اثری از آنها نمانده است. این «تَذَرَانِ الدِّيَارَ بِلَاقِعٍ»، که قسم دروغ خانه‌ها را ویران می‌کند، فرمودند مطلب راست که نیازی به قسم ندارد. مطلب دروغ هم که با قسم راست نمی‌شود، چرا شما سوگند یاد می‌کنید؟!

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۲۴: «وَلَعَمْرِي مَا عَلَيَّ مِنْ قِتَالٍ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَ خَابَطَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ».

۲. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص ۳۴۷؛ ج ۷، ص ۴۳۶.

فرمود اینها مکذب هستند، یک؛ دلشان می‌خواهد با مسامحه حکومت بکنی، ﴿وَلَا تَطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ﴾، مرتب سوگند یاد می‌کنند. مهین هم هستند، پست هستند، خوار هستند، این دو؛ ﴿هَمَّازٍ﴾ هستند، بدگو هستند، بد دهن هستند، سه؛ ﴿مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ﴾ هستند، اهل نیمه هستند، سخن‌چین هستند، راست را با دروغ و دروغ را با راست مخلوط کرده، از جایی به جای دیگر منتقل می‌کنند؛ ﴿مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ﴾؛ نه خودشان کار خیر می‌کنند، بلکه جلوی کار خیر دیگران را هم می‌گیرند؛ ﴿مُعْتَدٍ أَثِيمٍ﴾؛ اهل تعدی و اهل تجاوز هستند و اهل اثم و معصیت و گناه هستند. این آثار جاهلیت است. فرمود حرف‌های اینها را گوش نده! پیشنهادهای اینها را نپذیر. اینها دستشان برسد ﴿عُتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ﴾؛ بدخو، خشن، دستشان برسد اهل ترور و کشتن هستند. چنین چیزی «عُتْلٌ» است.

در جهنم ذات اقدس الهی درباره یک عده می‌فرماید در سوره مبارکه «دخان» آیه ۴۷ فرمود: ﴿خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ﴾؛ به مأموران جهنم می‌فرماید اینها را اعتلال کنید، کشان کشان با شدت، اینها را به طرف جهنم ببرید. این را می‌گویند ﴿فَاعْتِلُوهُ﴾، «فَاعْتَلَهُ». این می‌شود کسی که خیلی درشت‌خو و خشن باشد می‌شود «عُتْلٌ». «زَنِيمٌ» را بعضی خواستند بگویند مشویت نژادی دارد، اصالت خانوادگی ندارد؛ نظیر «الدَّعِيُّ ابْنُ الدَّعِيِّ»^۱ ملحق است؛ ولی به تعبیر علامه شعرانی (رضوان الله تعالی علیه) بعید است که قرآن کریم این تعبیر را داشته باشد که مثلاً کسی که مشویت نژادی دارد، پدرش معلوم نیست، از آنها نام ببرد؛ بلکه «زَنِيمٌ»؛ یعنی بدرفتار، بدخو، بدخلق، آن «عُتْلٌ»؛ یعنی خشن، این هم یعنی بدرفتار. کسی که خشن بدرفتار و بدرفتار خشن است، یک وقت است بدرفتاری را به آرامی انجام می‌دهد، یک وقت بدرفتاری را با خشونت انجام می‌دهد. این «زَنِيمٌ»؛ یعنی بدرفتار، آن «عُتْلٌ»؛ یعنی خشن، درشت‌خوی. اینها این کاره هستند. ﴿فَاعْتِلُوهُ﴾ از همین باب است.

فرمود اینها «عتل زنیم» هستند، منشأ همه این بدخویی‌ها و بدخلقی‌ها داشتن امکانات و ثروت است: ﴿أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ﴾. در سوره مبارکه «مؤمنون» فرمود اگر کسی مال دارد، ما به او مال دادیم یا فرزند دادیم، او خیال نکند که این خیر است. آیه ۵۵ به بعد سوره مبارکه «مؤمنون» این بود که ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ * إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ﴾،^۱ اینها کسانی‌اند که ﴿أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ﴾.^۲

پس داشتن مال و بنون خیر نیست، یک آزمون الهی است. اینها چون مال و بنون دارند، حلاّف هستند، مَهِین هستند، نمّا هستند، مشّا هستند، معتد هستند، عتلّ هستند، زنیم هستند و امثال آن.

پرسش: اگر به کسی مالی ببخشند می‌گویند خیر کرده.

پاسخ: بخشیدن خیر است. لطف و اعطا خیر است نه اینکه این مال خیر باشد. مال تا به دست چه کسی باشد؟! اگر همین را در راه قمار و مراحل باطل صرف بکند که علیه اوست در قیامت. اما وقتی به کسی احسان بکنید؛ بله، برای این احسان خیر است. خود مال که ذاتاً خیر نیست. گاهی اگر تکاثر باشد، بد است. کوثر باشد، خیر است.

﴿أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ * إِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾، این اسطوره‌های اوّلین است؛ چه اینکه دیگران هم همین حرف را می‌زدند. می‌گفتند: ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ﴾ که در آیه ۱۳۷ سوره مبارکه «شعراء» است.

۱. سوره مؤمنون، آیات ۵۵ الی ۵۹.

۲. سوره مؤمنون، آیه ۶۱.

اما برگردیم به آن مطلب عظیم. فرمود: ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾، انسان مستحضر هستید خلیفه خداست. چون خلیفه خداست، این ظرفیت را دارد که اسمای الهی را البته بالاصاله قرآن مختصّ انبیا و اولیا و اهل بیت (علیهم السلام) است، بالتّبع شاگردان آنها هم می‌توانند این سِمَت را داشته باشند که در نظام هستی کاری انجام بدهند که هم خودشان به مقصد برسند هم دیگران را به مقصد برسانند؛ چه اینکه در بحث دیروز گذشت کسانی که شاگردان درست اهل بیت هستند، این پنج فصل را برنامه خودشان قرار می‌دهند: «المعرفة الصحيحة، الهجرة الصحيحة، السَّعة الصحيحة، السَّبعة الصحيحة» تا می‌رسند به فصل پنجم که می‌گویند خدایا آن توفیق را بده که من امام این مردم باشم: ﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾^۱، که خوبان جامعه به من اقتدا بکنند. این چیز بدی نیست. این کوثر است چرا ما این را نخواهیم؟ اینکه تکاثر نیست. آن که همه این فضایل را دارد از خدا می‌خواهد خدایا کاری بکن که مطلق یا مقید، در محدوده خودم امام باشم؛ یعنی خوبان به من اقتدا بکنند، اینکه چیز بدی نیست.

چه وقت انسان می‌تواند به اینجا برسد؟ مادامی که دارای خُلُق عظیم باشد. بالاصاله برای اهل بیت است، بالتّبع برای شاگردان ایشان. خُلُق هم مثل خَلَق یک آفرینش است. انسان گاهی کار خوبی می‌کند گاهی نه، این حال است، این خُلُق نیست. خُلُق آن است که ملکه باشد. ملکه را با اعتقاد و با عمل به تدریج انسان تحصیل می‌کند و متخلّق می‌شود. وقتی متخلّق شد، اگر - خدای ناکرده - در راه باطل باشد، واقعاً حیوان می‌شود. این تعبیراتی که عده‌ای در قیامت به صورت حیوان محشور می‌شوند، تعبیر مجازی نیست. تعبیر قرآن کریم که فرمود: ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾^۲ تعبیر تحقیرآمیز نیست، تعبیر سبّ و لعن نیست، تعبیر فحش و بدگویی نیست. قرآن کتاب تحقیق است نه تحقیر! می‌گوید اینها حیوان هستند، سه تا راه دارد: یا حرف خدا را قبول بکنید که اینها حیوان

۱. سوره فرقان، آیه ۷۴.

۲. سوره فرقان، آیه ۴۴.

هستند یا چشم ملکوتی باز کنید به برکت امام سجاد^۱ و امام باقر^۲ (سلام الله علیهما) در سرزمین عرفات که از هر دو امام نقل شد که به حضرت عرض کردند که «کثر الحجيج و قل الضحيج»، فرمودند نه به عکس است، «مَا أَكْثَرَ الضَّحِيجَ وَ أَقَلَّ الْحَجِيجَ». این همه ناله‌هایی که می‌بینید، مخصوص یک گروه خاص است. حاجی ما نداریم اینجا. ببین! هم امام سجاد به آن شخص نشان داد، هم امام باقر. صحرای عرفات پُر از حیوانات بودند مگر چند نفر شیعه. این اگر آن چشم باز باشد، این است.

پس سه تا راه دارد که دو راه آن گفته شد. راه اول این است که حرف خدا را قبول بکند که واقعاً حیوان هستند. راه دوم این است که آن راهی را برود که آن دو تا شاگرد و اصحاب حضرت دیدند که باطن بود. راه سوم این است که چند روز صبر بکند بعد از مرگ معلوم می‌شود که چه کسی انسان است و چه کسی حیوان است.

خدا مرحوم حاج آقا رحیم ارباب را غریق رحمت کند! من به زیارت ایشان رفتم در اصفهان. او از شاگردان مرحوم جهانگیرخان قشقایی بود. آن بزرگوار از این فحول خیلی تربیت کرد. یک ساعت که ما خدمت ایشان نشسته بودیم، تمام این یک ساعت قابل نوشتن بود؛ البته ما آن را نوشتیم. یک جمله حرف عادی ما نشنیدیم از این مرد الهی. این بزرگوار چند تا قصه نقل می‌کرد، ما که رفتیم دیدیم بزرگواری خدمت ایشان نشسته است و محاسنی دارد و خیلی مؤدب، با احترام، پالتویی هم پوشیده خدمت ایشان با کمال ادب نشسته سؤال می‌کند. ما نه این آقا را می‌شناختیم نه می‌دانستیم در چه زمینه‌ای صحبت می‌کنند. تا اینکه فرمایش ایشان تمام می‌شود و ایشان

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري (عليه السلام)، ص ۶۰۶ و ۶۰۷؛ «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ وَقَفَ بِعَرَفَاتٍ لِلزُّهْرِيِّ كَمْ تَقْدِرُ هَاهُنَا مِنَ النَّاسِ قَالَ أَقْدِرُ أَرْبَعَةَ آلَافٍ أَلْفٍ وَ خَمْسِمِائَةَ أَلْفٍ كُلُّهُمْ حُجَّاجٌ قَصَدُوا اللَّهَ بِأَمَالِهِمْ وَ يَدْعُونَهُ بِضَحِيجٍ أَصْوَاتِهِمْ فَقَالَ لَهُ يَا زُهْرِيُّ مَا أَكْثَرَ الضَّحِيجَ وَ أَقَلَّ الْحَجِيجَ فَقَالَ الزُّهْرِيُّ كُلُّهُمْ حُجَّاجٌ أَ فَهَمْ قَلِيلٌ فَقَالَ لَهُ يَا زُهْرِيُّ أَذْنُ لِي وَجْهَكَ فَأَدْنَاهُ إِلَيْهِ فَمَسَحَ بِيَدِهِ وَجْهَهُ ثُمَّ قَالَ أَنْظِرْ [فَنَظَرَ] إِلَى النَّاسِ قَالَ الزُّهْرِيُّ فَرَأَيْتُ أَوْلَئِكَ الْخَلْقَ كُلُّهُمْ قَرَدَةٌ لَا أَرَى فِيهِمْ إِنْسَانًا إِلَّا فِي كُلِّ عَشْرَةٍ أَلْفٍ وَاحِدًا مِنَ النَّاسِ...».

۲. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۱۸۴؛ «قَالَ أَبُو بَصِيرٍ لِلْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا أَكْثَرَ الْحَجِيجَ وَ أَعْظَمَ الضَّحِيجَ فَقَالَ بَلْ مَا أَكْثَرَ الضَّحِيجَ وَ أَقَلَّ الْحَجِيجَ أَ تُحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ صِدْقَ مَا أَقُولُهُ وَ تَرَاهُ عَيَانًا فَمَسَحَ عَلَى عَيْنَيْهِ وَ دَعَا بِدَعَوَاتٍ فَعَادَ بَصِيرًا فَقَالَ أَنْظِرْ يَا أَبَا بَصِيرٍ إِلَى الْحَجِيجِ قَالَ فَظَنَرْتُ فَإِذَا أَكْثَرُ النَّاسِ قَرَدَةٌ وَ خَنَازِيرُ وَ الْمُؤْمِنُ بَيْنَهُمْ كَالْكَوْكَبِ اللَّامِعِ فِي الظُّلُمَاءِ...».

رفتند و نوبت ما رسید. ما در اثنای فرمایش آن آقا این جمله‌ها را شنیدیم که دیدیم مرحوم آقای حاج آقا رحیم ارباب (رضوان الله علیه) می‌فرماید که کاری به اینها نداشته باشید، اینها مظلوم هستند، اینها فعلاً ساکت هستند؛ ولی بزرگانی اینجا هستند، ما نفهمیدیم درباره چه کسی حرف می‌زنند. یکی از چیزهایی که بعدها معلوم شد مربوط به کیست، به همین شخص ایشان فرمودند اسم یکی از علمای بزرگوار اصفهان را بُرد، ما چون نمی‌دانستیم قصه چیست، به ذهنمان نسپردیم که این عالم که بود. فرمودند فلان شخص گفت من عصر پنج‌شنبه رفتم به زیارت قبور، حالا معلوم می‌شود که محور بحث قبرستان تخت فولاد بود. من عصر پنج‌شنبه که رفتم به زیارت اهل قبور، آنجا چون قبرستان بزرگی بود از زمان صفویه و اینها وقتی حوزه علمیه باشد، بزرگانی هم باشند، عده زیادی هم سعی می‌کردند که افراد را آنجا دفن کنند، چون بعد از وادی السلام ما قبرستانی به عظمت قبرستان تخت فولاد اصفهان نداریم. همین فاضل اصفهانی و خوانساری‌ها و همه این محققان و صاحب کشف اللثام اینها همه آنجا دفن هستند. ایشان فرمودند این بزرگوار گفت من عصر پنج‌شنبه و شب جمعه که رفتم به زیارت قبور، چون قبرهای فراوانی آنجا هست و بعضی از قبور فرو ریخته است، من دیدم جمجمه سری از کنار قبری بیرون آمده، من خاک‌ها را کنار بردم و این جمجمه را در آنجا دفن کردم و فاتحه خواندم و دوری زدم و آمدم منزل و شب خوابیدم، دیدم بزرگواری در عالم رؤیا به من رسیده خیلی احترام می‌کند. می‌گوید شما نسبت به من حق دارید، آبروی ما را خریدید. من گفتم شما را نمی‌شناسم، چه کار کردم؟ گفت آن کسی که سرش در راه بود و عابران می‌آمدند، پا می‌زدند و پای دیگران به آن می‌خورد آن سر من بود. شما هم آبروی ما را حفظ کردی و اینها. گرچه من استحقاق این کار را داشتم، برای اینکه در دنیا یک آدم متکبری بودم. من باید سرم در راه باشد که دیگران پا بزنند؛ ولی شما آبروی ما را خریدی و من می‌خواهم خدمتی بکنم، من طیب بودم و اگر کاری داشته باشید، من

انجام می‌دهم. این بزرگوار در همان عالم رؤیا گفت که من که برایم روشن نیست، حالا امتحانی می‌کنم، سؤال کردم گفتم ما یک دوستی داریم این پادرد دارد مدت‌هاست در رنج است، اگر شما طبیب هستید، این دارویش را بدهید. صبح که بیدار شدم برای اینکه ببینیم این خواب درست است یا درست نیست، در همان عالم رؤیا ایشان به من گفت که یک مقدار از فلان روغن، فلان روغن، فلان روغن را بگیرید، مخلوط کنید، بمالید، خوب می‌شود. من به دوستم گفتم چنین خوابی من در عالم رؤیا دیدم حالا برای اینکه معلوم بشود که رؤیا مبشره است، درست است، شما این کار را انجام بدهید. مرحوم حاج آقا رحیم ارباب (رضوان الله علیه) می‌فرمود ایشان رفت و این دارو را تهیه کرد و مالید و خوب شد که خوب شد. این را ایشان در گزارش به آن آقا فرمود. آن آقا که خداحافظی کرد و رفت، معلوم می‌شود که استاندار وقت بود، آمده از ایشان اجازه بگیرد که آن طرف خیابان به این طرف خیابان را ما می‌خواهیم به هم متصل کنیم، باید از قبرستان تخت فولاد بگذرد، شما اجازه بدهید که ما خیابان‌کشی کنیم. فرمود اجازه نمی‌دهم. اینجا بزرگان دفن هستند، اینجا مؤمنین دفن هستند، اینجا زنده‌اند. کاری به اینها نداشته باشید و تا انقلاب نبود، اجازه نداده بودند که آن طرف خیابان به این طرف خیابان با احداث یک خیابانی از قبرستان تخت فولاد بگذرد. بعد نوبت ما شد، این کتابی که مربوط به ملا عبدالرزاق کاشانی بود، اولی مطرح شد، دیدم کاملاً حضور ذهن دارد، گفت این برای اوست. بعد در این زمینه فرمودند این مسجد معروف امام که قبلاً مسجد شاه بود، الآن مسجد امام است، سایر مساجد هم همین‌طور بود، یک ورودی هشتی دارد، بعد وارد مسجد می‌شوند. فرمودند که فلان عالم که از ائمه جماعات مسجد شاه - آن روز می‌گفتند مسجد شاه - بود، ایشان عصر یک روز ماه مبارک رمضان نزدیکی افطار رفتند از همین وارد هشتی بشوند که به نماز جماعت اول وقت برسند. آن سال‌ها غالب این شهرها شهر و روستا بود؛ یعنی دامداری‌های اصلی در بیابان‌ها بود؛ ولی در شهر چهار

تا گاو بود که نیاز مردم شهر را برطرف بکند. خیلی‌ها در خانه‌هایشان گاو داشتند یا گوسفند داشتند، این‌طور نبود که مثل حالا دامداری بیرون باشد. همه در خانه مرغ‌های تخم‌گذار داشتند، خیلی‌ها گاو داشتند، گوسفند داشتند در خانه؛ لذا گاو بود در شهرها، غالب شهرها همین‌طور بود. این روحانی بزرگوار این پیش‌نماز همین که وارد هشتی شد، دید گاوی مرتّب به طرف ایشان حمله می‌کند، ایشان مدام خودش را کنار کشید، مدام خودش را کنار کشید، به هر حال نگذاشت آن گاو به او آسیب برساند و رفتند نماز جماعتشان را خواندند. فردا ساعت ده، یازده شد دیدند که یک بنده خدایی آمده و با گله که حاج آقا ما عصر دیروز هر چه خواستیم به شما نزدیک بشویم، کاری داشتیم، دستتان را ببوسیم، چرا اجازه ندادید؟ فرمود من کسی را ندیدم آنجا، این است!

اینها اختصاصی به وجود مبارک اصحاب حضرت بودند که ندارد. آن بالاصاله برای امام است، بالتّبع برای این شاگردان است. اینکه می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ﴾، این فحش نیست. این تحقیر نیست. این تحقیق است. سه تا راه دارد: یا آدم آن راهی که شاگردان امام سجاد و امام باقر (سلام الله علیهما) طی کردند، آن راه را طی کند. یا این آیه را قبول کند. یا دو سه روز صبر بکند بعد معلوم می‌شود که چه درمی‌آید. چرا عده‌ای در قیامت به صورت حیوان محشور می‌شوند؟ منشأ آن چیست؟ منشأ آن این است که گرچه در این تعبیرات رایج، انسان را می‌گویند نوع اخیر است و حیوان جنس سافل، ولی در تحقیقات حکمی می‌گویند انسان نوع متوسط است نه نوع اخیر و حیوان جنس متوسط است نه جنس اخیر. انسان نوع متوسط است، تحت او انواع فراوانی است. چهار راه هم دارد؛ بعضی از انسانیت عبور می‌کنند، می‌شوند فرشته «انسان مَلِکٌ»، چون وقتی که نوع متوسط شد؛ مثل اینکه ما می‌گوییم «انسان حیوان جوهر جسم نام حساس متحرک بالارادة ناطق». از این «ناطق» به بعد چهار فصل است که این ناطق هم فصل اخیر نیست، انسان هم نوع اخیر نیست؛ انسان نوع متوسط است، تحت آن چهار نوع است،

ناطق هم نوع متوسط است، تحت آن چهار فصل است. این انسان یا به طرف فرشته شدن می‌رود که «يُصَافِحُهُ الْمَلَائِكَةُ»^۱ یا به طرف شیطان می‌رود که می‌رود جزء ﴿شَیَاطِينِ الْإِنْسِ﴾^۲ یا طرف بهیمه می‌رود؛ نظیر خوک و خرس و اینها یا به طرف درنده‌خویی می‌رود؛ نظیر گرگ. این چهار!

انسان که خلیفه خداست در خلقت درون با عقیده و عمل فعالیت می‌کند، صاحب خلق می‌شود. خودش دارد می‌سازد. این مجاز نیست که عده‌ای به صورت حیوان درمی‌آیند. نه اینکه انسان تبدیل به حیوان بشود، اگر این شخص بوزینه باشد، بوزینه چه عذابی دارد؟ همان لذتی که طاوس در زندگی دارد بوزینه هم دارد. این بوزینه در قبال انسان عذاب نیست بوزینه بودن. این گرگ در قبال انسان عذاب نیست. همان لذتی که آهو از زندگی می‌برد، گرگ هم می‌برد، از زاد و ولدش از داشتن فرزندش، از داشتن همسرش. گرگ چه کم دارد از آهو؟ انسان که گرگ می‌شود، نه اینکه انسانیت را از دست بدهد، گرگ بشود، نه خیر! «انسان ذئب»، «ناطق ذئب»؛ لذا تمام هوش خود را صرف دریدن می‌کند. الآن این گرگ بیچاره در تمام مدت عمر ممکن است چند تا گوسفند را ببرد. این گرگ بدتر است یا ترامپ؟ یا استکبار؟ یا صهیونیسم؟ این گرگی است به مراتب از او قوی‌تر! چرا فرمود: ﴿بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾؟ برای این که تمام هوش خود را در راه گرگی صرف می‌کند. مگر گرگ چقدر هوش دارد؟ اگر گرگ مثل انسان یا مار و عقرب، مثل انسان هوش داشته بود، مگر ما می‌توانستیم زندگی بکنیم؟! این آن هوش و آن حيله و آن تدبیر را ندارد. انسان با همه اندیشه‌هایش سر چهارراه است یا فرشته می‌شود که با فرشته‌ها محشور می‌شود، فرشته‌ها به استقبال می‌آیند یا - معاذالله - در راه شیطنت، دو بهم زدن، سیاست‌های باطل، تحمیل باطل، دو بهم زدن باطل، نیرنگ باطل، مکر باطل حرکت می‌کند، می‌شود ﴿شَیَاطِينِ الْإِنْسِ﴾. یا در راه

۱. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و سلم، ج ۱، ص ۳۱۸.

۲. سوره انعام، آیه ۱۱۲.

درندگی حرکت می‌کند می‌شود «سَبُع» یا در راه چرندگی حرکت می‌کند می‌شود «بَهِيمَه»، ﴿إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾. عمده آن است که انسان در درون خود خلیفه خداست و ذات اقدس الهی همه امکانات این چهار راه را در اختیارش گذاشته است. عقل از درون، فطرت از درون، نهاد خداخواهی از درون، وحی و نبوت و ولایت قرآن و اهل بیت از بیرون که مبدا بی‌راهه برود؛ اما با همه اوضاع این بی‌راهه می‌رود.

پرسش: در مورد کسی که خلیفه خداست چطور؟

پاسخ: بله، خلیفه حق این‌طور است. ببینید ما یک رسالت مطلق داریم یک رسالت خاص. رسالت خاص مخصوص انبیا و اولیاست؛ اما رسالت مطلق آنچه در نظام هستی اتفاق می‌افتد، تحت تدبیر خداست. فرمود باد رسول ماست: ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ﴾^۳ ما این را فرستادیم که ابرها را جابه‌جا بکند. ما شیطان را فرستادیم که افراد بدخو را بگزد و بگیرد. ما چندین راه به او نشان دادیم، صبر کردیم، صبر کردیم، صبر کردیم، دیدیم آدم نمی‌شود: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْزُهُمْ أَزًّا﴾^۴ ﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۵ این کلب معلّم چه کار می‌کند؟ مگر ممکن است - معاذالله - در نظام هستی موجودی خودکار باشد و نزد خود تصمیم بگیرد؟ در نظام تشریع چرا، انسان معصیت می‌کند؛ ولی در نظام تکوین ممکن است بدون اراده خدا کسی کاری انجام بدهد؟! اینکه ممکن نیست. اینکه کلب معلّم چه کار می‌کند؟ سگ است، کار او درندگی است، اما تربیت شده است. شیطان کلب معلّم خداست، فرمود ما او را فرستادیم که عده‌ای را بگیرد، برای اینکه ما چندین راه صبر کردیم او آدم نشد. گفتیم حالا بگیر! ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْزُهُمْ أَزًّا﴾، حالا گاز بگیر. ﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾، حالا گمراه کن، حالا وسوسه بکن، برای اینکه او دیگر آدم نمی‌شود.

۳. سوره حجر، آیه ۲۲.

۴. سوره مریم، آیه ۸۳.

۵. سوره اعراف، آیه ۲۷.

غرض این است که شیطان درست است که اهل جهنم است، در مسائل تشریعی بله، معصیت می‌کند؛ ولی در کارهای تکوینی الهی بدون اذن خدا کاری نمی‌تواند بکند که مثلاً کسی را از نزد خود بخواهد گمراه کند، نه نمی‌تواند. از نزد خود کسی را گمراه بکند، نیست؛ اما گمراه را ممکن است بگذرد، بله، این هست. مثل این سگ‌های تربیت شده، به هیچ کسی حمله نمی‌کنند؛ اما ناشناخته را وقتی صاحبش آن گله‌بان و آن صاحبخانه وقتی اغراء بکند، بله او را می‌گزد. این طور نیست که چیزی در عالم باشد، در نظام تکوین بخواهد کار بکند، بدون اذن خدا ممکن نیست. در نظام تشریع البته بعضی‌ها معصیت می‌کنند.

غرض این است که به خُلق عظیم رسیدن کار «خليفة الله» است که خود را بسازند، به صورت فرشته دریابند. حالا که فرشته شد، ببینید همان خدایی که بر پیغمبر صلوات می‌فرستد، بر مؤمنین صلوات می‌فرستد، کار کمی نیست. این مقام، مقام کمی است؟! در سوره مبارکه «احزاب» دارد که ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾^۶ درست شد؟ بعد از بخشی دارد که ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۷ خدا و ملائکه بر شما صلوات می‌فرستد، (صَلَّى الله عليه و آله و سلم). این کم است؟! خدا بر چه کسی صلوات می‌فرستد؟ بر وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت (عليهم الصلاة و عليهم السلام) که «بین الرشد» است. بر شما صلوات می‌فرستد، چون دو تا آیه است؛ آن آیه مربوط به قرآن و پیغمبر و اهل بیت است. این مربوط به مؤمنین است. آن ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ﴾، مربوط به پیغمبر و اهل بیت (عليهم الصلاة و عليهم السلام) است، این آیه که ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ﴾، مربوط به شما هست. چرا ما این را از دست بدهیم؟ ما که می‌توانیم به جایی برسیم که خدا بر ما صلوات بفرستد، این کم است؟! همین مرحوم علامه بحر العلوم می‌گوید خواجه نصیر طوسی در درس وقتی

۶. سوره احزاب، آیه ۵۶.

۷. سوره احزاب، آیه ۴۳.

اسم سید مرتضی را می‌برد می‌گفت: «قال السيد المرتضى صلوات الله عليه»^۱ تعجب می‌کردند شاگردان که شما چگونه بر سید مرتضی صلوات می‌فرستی؟! می‌فرمود مگر آیه سوره «احزاب» را نخواندید؟! خدا بر چه کسی صلوات می‌فرستد؟ تا ما فرشته نشویم که صلوات خدا برای ما نمی‌آید؟ این را بالصراحه گفت، هر دو را در همین سوره «احزاب» گفت: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ﴾ چرا ما این را از دست بدهیم؟ گاهی آدم مثلاً خوب است، گاهی بد است، این مشکل را حل نمی‌کند. اخلاق صورت نوعیه می‌سازد؛ یعنی حقیقتی را به اذن خدا می‌آفریند. کار اصلی برای خداست. همه حرکات و سکنات ما به عنایت الهی است، چیزی که انسان هیچ حرکتی نمی‌کند «إِلا بِإِذْنِهِ». اصلاً نماز برای همین است. به امام عرض کردند که آیا در نماز مسئله تولی و تبری هست؟ فرمود بله. همین که شما از سجده بلند می‌شوید، چه می‌گویید؟ می‌گویید: «بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ»^۲ یعنی «لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِيزَ»^۳ آنها می‌گویند «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ لِلَّهِ» تفویضی‌ها؛ اینها می‌گفتند: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا لِلَّهِ» می‌شود جبری‌ها. دین به ما می‌گوید: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛ یعنی ما حول داریم، قوه داریم؛ منتها به اذن خداست. حضرت فرمود بله، اصلاً نماز برای همین است. در نماز تولی هست تبری است؛ یعنی «لَا جَبْرَ وَ لَا تَفْوِيزَ وَ لَكِنَّ أَمْرَيْنِ أَمْرَيْنِ». این را انسان با اخلاق می‌سازد.

غرض این است که اخلاق آن قدر فضیلت دارد که انسان را خلیفه الهی می‌کند که - إن شاء الله - امیدواریم

همگان این چنین باشیم!

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. فوائد الرجالیه (للبحر العلوم)، ج ۳، ص ۸۸.

۲. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۳، ص ۳۳۸. «عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا قُمْتَ مِنَ الرَّكْعَةِ فَاعْتَمِدْ عَلَى كَفِّكَ وَ قُلْ بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ فَإِنَّ عَلِيًّا كَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ».

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۰۸، ص ۶۰.